

نقش رسول اکرم ﷺ و امامان معصومین در تشریح احکام فقهی*

حسنعلی اخلاقی امیری (نویسنده مسئول)**

هادی هاشمی***

چکیده

بر اساس مبانی دینی، تشریح و وضع احکام فقهی در اختیار خداوند متعال به عنوان خالق نظام آفرینش و پروردگار انسانها است؛ ولی همواره در بین اندیشمندان اسلامی این بحث از صدر اسلام مطرح بوده که آیا حق جعل و تشریح احکام فقهی در اختیار پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصومین نیز قرار گرفته و یا آنان به عنوان مبلغ و مبین احکام بوده و اجازه وضع قوانین نداشته‌اند؟ گروهی با تمسک به روایات متعدد و برخی ادله دیگر قائل به این حق برای معصومانین با این اختلاف که برخی فقط برای پیامبر ﷺ و برخی تعمیم به امامان معصومین داده‌اند. شده‌اند و گروهی دیگر بر اساس ادله عقلی چنین نظری را مردود شمرده‌اند. در این نوشتار ضمن اشاره به برخی از ادله دو گروه، در جمع‌بندی این نظریات و تقویت احتمال نزاع لفظی بودن این اختلاف و توجه هر کدام از قائلین به معنایی از تشریح، پرداخته شده است که در از بین بردن این نزاع تأثیرگذار خواهد بود.

کلید واژه‌ها: تشریح، احکام فقهی، پیامبر اکرم ﷺ، معصومانین

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۰۳/۰۱ _ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۴/۰۶/۱۳

** استادیار جامعه المصطفی العالمیه / h_akhlaghi@miu.ac.ir

*** کارشناسی ارشد دین شناسی دانشگاه سمنان / hadihashemi85@yahoo.com

اسلام آخرین و کامل‌ترین دین و بر اساس آیات قرآن کریم و احادیث، پاسخگوی تمامی نیازهای انسان است. مجموعه قوانین و قواعد آن با فطرت انسان سازگار بوده و در سه بخش اصول اعتقادات، اخلاق و احکام تنظیم شده است.

بر اساس مبانی فکری و اعتقادی مسلمانان، قرار دادن و تشریح قوانین از اموری است که در اختیار خداوند متعال می‌باشد. او به عنوان خالق و پرورش‌دهنده انسان در جهت کمال، نعمت ارزشمند تعقل و تفکر را به انسان بخشید و با فرستادن انبیاء، احکام و قواعدی را در این دنیا برای اداره زندگی و تأمین نیازها با توجه به هدف‌دار بودن زندگی دنیا مشخص نمود تا انسان بتواند با انجام این احکام و قوانین در کوتاه‌ترین مدت و با ایمنی از موانع، راه کمال و رشد خود را طی کند. خداوند برای گذر انسان از موانع و رسیدن به هدف والای خلقت، قوانین زندگی را برای وی وضع نموده است؛ این حق تشریح، برای خداوند متعال به عنوان خالق انسان و پرورش‌دهنده او ثابت است.

حال آیا سلطنت تشریح احکام، برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام نیز ثابت است؟ آیا آنان نیز حق دارند حکمی را جعل و تشریح کنند؟

در این زمینه، اندیشمندان مسلمان بحث‌های فراوانی را بیان داشته‌اند، برخی از محدثان شیعه همچون مرحوم محمدبن حسن صفار (م ۲۹۰ق) در کتاب *بصائر الدرجات الکبری* با نوزده حدیث (فروخ صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۸، ب ۴: ۳۹۸) در بابی با عنوان «التفویض الی رسول الله صلی الله علیه و آله» و نیز سیزده روایت در باب «ما فوض الی رسول الله صلی الله علیه و آله» فقد فوض الی الائمة علیهم السلام»، مرحوم کلینی (م ۳۲۹ق) با ایجاد بابی در کتاب *الکافی* با عنوان «التفویض الی رسول الله و الی الائمة فی امر الدین» (کلینی، ۱۳۸۸ق، ج ۲، ب ۷: ۱۸) با ده روایت و مرحوم مجلسی در *مرآة العقول* (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۳: ۱۴۱) و بسیاری دیگر قائل به این تفویض شده‌اند.

از اندیشمندان اهل سنت، ابن ابی الحدید شارح *نهج البلاغه* در سخنی به صورت کلی چنین گفته است:

بسیاری از علمای علم اصول قائل‌اند که خداوند متعال به پیامبرش چنین فرمود: به هر چه خواستی در شریعت حکم نما؛ همانا تو حکم نمی‌کنی مگر به حق. (ابن ابی الحدید، بی تا، ج ۱۶: ۱۵۹)

همچنین برخی دیگر از اهل سنت، این حق را نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پذیرفته و آن را به دیگران هم نسبت داده‌اند. (بنت نصرالله، بی تا: ۲۲) وی ضمن ذکر بحث استقلال تشریح در سنت، در اثبات سخن خود، به برخی از آیات قرآن کریم، مانند: «پیامبر صلی الله علیه و آله به مومنان از خودشان سزاوارتر (و نزدیک تر) است»^۱ و «خدا و پیامبر او را اطاعت کنید»^۲ و نیز روایتی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله استدلال می کند که آن حدیث عبارت است از:

به زودی فردی از شما، بر تکیه گاه خود تکیه می زند و از من حدیث نقل می نماید و چنین می گوید که قرآن بین ما و شماست، هر چه را در آن کتاب حلال یا بییم حلال است و هر چه را حرام یا بییم حرام است، آگاه باشید آنچه را که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حرام نماید، مانند چیزی است که خدا حرام کرده است. (حاکم، ۱۴۰۶ق، ج: ۱، ۱۰۹)^۳

البته در مقابل، گروهی این نظریه را بر اساس دلیل عقلی - قبول ندارند و این تشریح را به تعبیر مختلف به معنای تبلیغ احکام ارجاع داده‌اند. (فضلی، ۱۴۲۰ق: ۱۹۹) مرحوم وحید بهبهانی در کتاب رجالی خود، ضمن تاکید بر این که تشریح استقلالی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام معنا ندارد، فرموده است:

واگذاری احکام به این نحو که آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله نیکو می بیند، اثبات شود و آنچه ایشان قبیح می شمرد، رد شود و خدا اثبات و رد آن حضرت صلی الله علیه و آله را اجازه دهد، مانند اثبات یک ششم مال ارث برای جد و زیاد نمودن دو رکعت در نمازهای چهار رکعتی و... این نزد علما محل ایراد است؛ به خاطر ظاهر گفتار خداوند که فرمود: و از سر هوس، سخن نمی گوید. این سخن به جز وحیی که وحی می شود، نیست.^۴ و نیز دلایل دیگر. (بهبهانی، ۱۳۸۷، ۳۹ و ۴۰)

همین که ایشان در عبارت خود، می گوید: این تفویض نزد علما مورد اشکال است، به وضوح می رساند که خود وی قائل به تفویض نیست.

۱. سوره احزاب، آیه ۶. «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ.»

۲. سوره نسا، آیه ۵۹. «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ.»

۳. یوشک رجل منکم متکاً علی اریکته یحدث عنی بحدیث فیقول بیننا و بینکم کتاب الله فما وجدنا فیه من حلال استحللناه و ما وجدنا فیه من حرام حرّمناه الا و انّ ما حرّم رسول الله مثل الذی حرّم الله.

۴. سوره نجم، آیه ۳ و ۴.

۱. بررسی ادله قائلین به حق تشریح

برای اثبات این حق گاه می‌توان به اطلاق حق ولایت که برای معصومان علیهم‌السلام ادعا شده، تمسک نمود و گاه به روایاتی که در این زمینه وارد شده استدلال کرد:

۱.۱. ولایت معصومان علیهم‌السلام

تردید نیست که بر اساس آیات قرآن کریم و احادیث متعدد، اصل ولایت برای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان معصوم علیهم‌السلام ثابت است، زیرا قرآن کریم چنین می‌گوید: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)؛^۱

علامه طباطبایی در تفسیر خود، اولویت را در این آیه چنین معنا می‌کند: «ترجیح دادن جانب او در دوران امر بین او و آنچه بر او اولویت دارد.» (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۶: ۲۷۶) سپس ایشان به اعتبار مطلق بودن کلمه اولویت در این آیه شریفه، قائل به اولویت پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در همه زمینه‌های فردی، مانند حفظ، محبت، کرامت و استجابات دعوت و نیز زمینه‌های اجتماعی، مانند دفاع از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امور متعلق به دنیا و آخرت می‌شود. (همان)

در تفسیر نمونه نیز چنین آمده است:

قرآن در این آیه، اولویت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را نسبت به مسلمانان به طور مطلق ذکر کرده است و مفهومی این است که در کلیه اختیاراتی که انسان نسبت به خویشتن دارد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از خود او نیز اولی است. بنابراین باید گفت: پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم در مسائل اجتماعی و هم فردی و خصوصی، هم در مسائل مربوط به حکومت و هم قضاوت و دعوت، از هر انسانی نسبت به خودش اولی است و اراده و خواست او مقدم بر اراده و خواست وی می‌باشد. (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳، ۲۰۱ و ۲۰۲)

این ولایت در واقع شاخه‌ای از ولایت خداوند متعال است، چون خداوند که بر مردم ولایت دارد، به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خویش که دارای مقام عصمت و مصونیت از خطا بوده، طبق این آیه، ولایت داده است، اولویت او همان اولویت خداوند می‌باشد و این امری روشن و بدیهی است.

در «ولایت» پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نسبت به مردم، دو احتمال متصور است که هر یک دارای تقسیماتی است:

الف) گاه ولایت در مواردی است که عموم مردم به سلاطین و صاحب منصبان خود در آن امور مراجعه می‌کنند، که در اصطلاح آن را «ولایت در امور عامه» گویند، این معنا احتمالاتی دارد:

۱. ولایت در امور حکم و قضاوت است؛ این ولایت به اتفاق همه اندیشمندان برای پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام قطعاً بوده است و نیز برای کسانی که از طرف آنان منصوب هستند؛

۲. ولایت در امور جزایی است، مانند اجرای احکام جزایی چون حدود و تعزیرات که این هم برای آن بزرگواران ثابت است.

۳. ولایت در امور حکومتی است؛ مانند سرپرستی جهاد و دفاع از ممالک اسلامی و تصرف در اموال عمومی (جمع‌آوری زکوات، خمس، مالیات و انفال) این مورد نیز برای آنان ثابت است.

ب) گاه به ولایت در اصطلاح «ولایت عامه» گویند، یعنی سلطنت مطلق داشتن بر نفوس و اموال دیگران. این ولایت هم برای پیامبر ﷺ و امامان معصوم علیهم‌السلام ثابت است، دلیل آن آیات و روایات زیادی است که در ضمن بحث‌های قبلی اشاره شد، مانند:

۱. (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)؛ «پیامبر ﷺ به مؤمنان از خودشان سزاوارتر (و نزدیک‌تر) است».^۱

۲. (فَلْيُحَذِّرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)؛ «پس کسانی که از فرمان او تمرد می‌کنند، بترسند که مبادا بلایی بدیشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند».^۲

۳. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را (نیز) اطاعت کنید».^۳

امام خمینی (ره) در این زمینه چنین می‌گوید:

۱. احزاب: ۶.

۲. نور: ۶۳.

۳. نساء: ۵۹.

طبق مذهب حق، اشکالی نیست که ائمه علیهم السلام و حاکمان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله از آقای اوصیا و امیرمومنان علیهم السلام و فرزندان ایشان، یکی پس از دیگری تا زمان غیبت، والیان امر مردم هستند و همان ولایت عامه پیامبر صلی الله علیه و آله و ولایت کلی الهی برای ایشان ثابت است. (امام خمینی، بی تا، ج ۲: ۴۶۴)

این ولایت چون مطلق است، چنین نتیجه گرفته شده که معصومان علیهم السلام بر اساس این ولایت، حق تشریح احکام را هم داشته باشند، زیرا این ولایت مقید به قیدی نشده است.

۲. ۱. روایات حق تشریح پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام

روایات بسیاری در این زمینه به ما رسیده است که گاه بر اصل حق تشریح پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام تأکید کرده‌اند و گاه به مواردی از مصادیق تشریح توسط معصومان علیهم السلام اشاره کرده‌اند؛ در بین آنها روایات صحیح هم هست. از هر یک نمونه-ای را ذکر می‌کنیم:

الف) روایات دال بر حق تشریح برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

این روایات خود، شامل چند دسته است:

۱. اخباری که به صورت مطلق برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله حق تشریح قائل هستند، مانند حدیثی که در ضمن آن امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «براستی خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله خود را پرورش داد و او را خوب پرورید و چون پرورش او به حد کمال رسید، به او چنین فرمود: و راستی که تو را خوبی والاست.»^۱ سپس امر دین را به او واگذار کرد تا بندگان را تدبیر کند و پرورش دهد و فرمود: «و آنچه را فرستاده (او) به شما داد، آن را بگیری و از آنچه شما را بازداشت، باز ایستید»^۲ و براستی رسول خدا مسدود و موفق بود؛ او از طرف روح القدس تأیید می‌شد و در پرورش خلق و تدبیر آنها به هیچ وجه لغزش و خطایی نداشت و به آداب خدا پرورش یافته بود...»^۳ (کلینی، ۱۳۸۸ق، ج ۲: ۴)^۳

۱. قلم / ۴: (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ).

۲. حشر / ۷: (وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا).

۳. عن فضیل بن یسار قال: سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول لبعض أصحاب قیس الماصر: إن الله عز وجل أدب نبيه فأحسن أدبه فلما أكمل له الأدب قال: (وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ)، ثم فوض إليه أمر الدين و الامة

۲. روایاتی که در آنها مصادیق تشریح پیامبر اسلام ﷺ به صورت مستقل ذکر شده است، مانند حدیثی که از امام ششم علیه السلام نقل شده است؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: «خداوند شراب را مشخصاً حرام کرد و پیامبر ﷺ مست کننده از هر شرابی را حرام نمود و خداوند این کار را به پیامبر ﷺ اجازه داد». (حر عاملی، بی تا، ج ۱۷: ۲۵۹ و کلینی، همان، ج ۶: ۴۰۸)^۱

۳. روایاتی که در باب ارث، سهم پدر بزرگ (جد) را تعیین کرده اند، زیرا حکم ارث او در قرآن کریم نیامده است. امام صادق علیه السلام فرمودند: «خداوند متعال فرضیه های ارث را مشخص کرد و برای جد قسمتی تعیین نشد و همانا پیامبر ﷺ یک ششم از مال مرده را برای او مقرر نمود و خدا آن کار را اجازه داد و همین معنای گفتار خداوند است که فرمود: این بخشش ماست، (آن را) بی شمار بخشش یا نگهدار». (کلینی، همان، ج ۲: ۲۲)^۲

۴. تعیین مقدار نمازهای مستحب در شبانه روز که در اصطلاح به آنها نافله یومیه گفته می شود. امام صادق علیه السلام فرمودند: «سپس پیامبر ﷺ نمازهای نافله را در سی و چهار رکعت سنت نهاد که دو برابر نمازهای واجب است و خداوند این را بر او اجازه داد». (حر عاملی، همان، ج ۳: ۳۱ و کلینی، همان، ج ۲: ۲۰)^۳

۵. تعیین منطقه حرم برای شهر مدینه منوره در قبال منطقه حرم برای شهر مکه معظمه. امام صادق علیه السلام چنین فرمودند: «... و خداوند مکه را حرم قرار داد و پیامبر ﷺ نیز مدینه را حرم قرار داد و خداوند همه این ها را اجازه داد». (همان، ج ۱۰: ۲۸۶)^۴

۶. تعیین مقدار دیه چشم و و دیه جان انسان؛ حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند: «پیامبر اکرم ﷺ دیه چشم و جان انسان را معین نمود... تا افراد فرمانبر از غیر آن شناخته شوند». (کلینی، همان، ج ۲: ۲۲)^۵

یسوس عباد، فقال عز وجل: (وَمَا تَأْكُمُ الرَّسُولُ فَعُدُّوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا) وإن رسول الله ﷺ كان مسدداً موقفاً مؤيداً بروح القدس، لا يزل ولا يخطئ في شيء مما يسوس به الخلق، فتأدب بأداب الله...»

۱. «ان الله حرم الخمر بعينها و حرم رسول الله ﷺ المسكر من كل شراب، فاجاز الله له بذلك».

۲. «ان الله عز و جل فرض الفرائض و لم يقسم للجد شيئا و ان رسول الله ﷺ اطعمه السدس فاجاز الله جل ذكره له ذلك و ذلك قول الله: هذا عطاونا فامتن او امسك بغير حساب».

۳. «... ثم سن رسول الله ﷺ النوافل اربعاً و ثلاثين ركعة مثلى الفريضة فاجاز الله له ذلك...».

۴. «... و حرم الله مکه و حرم رسول الله ﷺ المدینه فاجاز الله ذلك كله له...».

۵. «وضع رسول الله ﷺ ديه العين و ديه النفس ... ليعلم من يطع الرسول ممن يعصيه».

ب) روایات دال بر تشریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صورت کامل کردن جعل و قانونگذاری

روایاتی که دلالت بر تشریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صورت کامل کردن جعل و قانون گذاری خداوند متعال را دارد. یک نمونه از این روایات چنین است: «خداوند نمازها را دو رکعتی واجب کرد که در مجموع ده رکعت بود؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به هر دو رکعت واجب، دو رکعت دیگر افزود و به نماز مغرب یک رکعت و این هم مانند فریضه، واجب شد و ترک آن جز در مسافرت جایز نیست و به مغرب همان یک رکعت را افزود و آن را در سفر و غیر سفر برجا گذارد و خدا همه اینها را به پیامبرش صلی الله علیه و آله اجازه داد». (همان: ۲۰)^۱

ج) روایات دال بر حق تشریح امامان معصوم علیهم السلام

این روایات هم متعدد است که در این نوشتار به برخی از آنان اشاره می‌کنیم:

۱. روایت ابواسحاق نحوی از حضرت امام صادق علیه السلام که ایشان بعد از بیان حق تفویض برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین فرمودند: «و همانا پیامبر صلی الله علیه و آله این کار را به علی علیه السلام واگذار نمود و او را امین دانست. شما شیعه این حقیقت را قبول کردید ولی بقیه مردم، منکر شدند؛ به خدا، ما دوست داریم که به همراه ما سخن گویند و به همراه ما خاموشی گیرید و ما میان شما و خدا واسطه‌ایم و هم مسئول، خداوند برای هیچکس در مخالفت امر ما خیری قرار نداده‌است». (همان: ۱۸)^۲

۲. عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که ایشان چنین فرمودند: «به خدا قسم، خداوند به فردی از بین خلقش واگذار نکرده مگر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، خداوند فرموده: «ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم به (موجب)

۱. «ان الله عز وجل فرض الصلاة ركعتين، ركعتين، عشر ركعات. فاضاف رسول الله صلی الله علیه و آله الى الركعتين ركعتين و الى المغرب ركعة. فصارت عدیل الفریضة لا يجوز تركهن الا في السفر و افراد الركعة في المغرب فترکها قائمة في السفر و الحضر. فاجاز الله له ذلك كله فصارت الفریضة سبع عشر ركعات».

۲. «و ان نبی الله صلی الله علیه و آله فوض الى علی و ائمنه، فسلمتم و جحد الناس فوالله لنحبکم ان تقولوا اذا قلنا و ان تصمتوا اذا صمتنا و نحن فیما بینکم و بین الله عز و جل ما جعل الله لاحد خیرا فی خلاف امرنا»

آنچه خدا به تو آموخته دآوری کنی.»^۱ این آیه درباره اوصیای پیامبر ﷺ هم جاری است. (همان: ۲۲)^۲

د) احادیث دال بر همسانی امور و اگذار شده به پیامبر ﷺ در مورد ائمه:

احادیثی که به صورت مطلق اشاره به این نکته دارد که هر آنچه از سوی خدا به پیامبر ﷺ و اگذار شده، به امامان معصوم علیهم السلام هم واگذار شده است، مانند روایتی که از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده است که ایشان فرمودند: «... آنچه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اگذار شده است، ایشان به ما ائمه علیهم السلام و اگذار کرده اند». (همان: ۱۹ و ۲۳)^۳

از این روایات و دهها حدیث دیگر چنین استفاده می شود که اصل بحث تفویض به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام در تعابیر احادیث، امری روشن و ثابت شده است. البته باید بحثی را در معنا و مفهوم تفویض مطرح کنیم.

۳. ۱. تقسیمات و معنای تفویض

علامه مجلسی در بحار الانوار (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۵: ۳۴۷ به بعد) تقسیماتی برای تفویض بیان نموده است و حکم هر یک از اقسام را جداگانه مطرح کرده که به دلیل اهمیت مناسب است به اختصار بدان اشاره شود. ایشان چنین فرموده است: تفویض بر چند معنی اطلاق می شود که برخی از آنها برای ائمه علیهم السلام روا نیست و برخی رواست:

الف) تفویض در خلقت، رزق، تربیت، میراندن و زنده کردن که خود دارای دو احتمال است:

۱. امامان معصوم علیهم السلام این افعال را به قدرت و اراده خویش انجام می دهند که این معنی به طور قطع، کفر صریح است؛

۲. خداوند این افعال را مقارن با اراده آنها انجام می دهد، مثل اراده شق القمر، زنده شدن مرده ها و معجزات دیگر؛ عقل این معنی را رد نمی کند و لکن احادیث ذکر شده، این را در غیر موارد معجزه به صراحت منع می کند. ضمن این که این قول در واقع قول

۱. نساء / ۱۰۵: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ).

۲. «لا والله ما فوض الله الى احد من خلقه الا الى رسول الله ﷺ و الى الائمة قال عز وجل: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ) و هي جارية في الاوصياء.»

۳. «... فما فوض الى رسول الله ﷺ فقد فوضه الينا.»

بدون علم است، زیرا اخبار معتبر بر آن دلالت ندارد و اخباری هم که در این زمینه وارد شده، بیشتر در بیان مقام و منزلت اهل بیت علیهم السلام است.

ب) واگذاری امور دینی به آن بزرگواران؛ در این قسم هم دو صورت محتمل است:

۱. خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام به صورت عمومی اجازه داده که هر موردی را خواستند بدون وحی و یا الهام، حلال و یا حرام نمایند. این معنا هم به طور قطع، صحیح نیست و با آیاتی همچون «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» سازگار نیست.

۲. خداوند چون پیامبرش صلی الله علیه و آله را کامل کرد و او چیزی را بر نمی‌گزیند، مگر آنچه موافق با صواب و حق است، به او حق تعیین برخی از امور را واگذار نمود، مانند زیاد کردن در رکعات نماز، تعیین نمازها و روزه‌های مستحبی، تعیین سهم جد در ارث و... اصل تعیین هم با وحی بوده و این اختیار با الهام بوده و آنچه را هم که پیامبر صلی الله علیه و آله مشخص کرد، خداوند تأیید نمود. این معنا از نظر عقل مشکلی ندارد و اخبار زیادی هم بر آن دلالت دارد و آنچه از شیخ صدوق در رد تفویض، نقل شده، ظاهراً معنای اول را قصد کرده، آنجا که فرموده‌است: «خداوند امر دین را به پیامبرش صلی الله علیه و آله واگذار نمود، ولی تجاوز از حدود را به او واگذار نکرد». (ابن بابویه، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۴۱)^۲

۳. واگذاری امور مردم از نظر سیاست، ادب، کامل کردن آنها و امر به اطاعت آنان از خداوند که این همان مضمون آیه قرآن است که می‌فرماید: (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)^۳ و نیز سخن امام معصوم علیه السلام بر همین معنا حمل می‌شود، آنجا که فرمود: «ما حلال کننده حلال‌های الهی و حرام کننده محرمات هستیم» (قمی، ۱۴۰۷: ۲۵؛ بحرانی، بی‌تا: ۲۰۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۷: ۲۸۴)^۴ یعنی بیان حلال و حرام با ماست و بر مردم واجب است در این موارد به ما مراجعه کنند.

۱. نجم: ۳ و ۴.

۲. «فوض الله عزوجل إلى نبيه أمر دينه و لم يفوض إليه تعدی حدوده».

۳. حشر: ۷.

۴. «عن جابر عبد الله الانصاری قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: إن الله تعالی لما خلق السماوات والارض دعاهن فأجبنه فعرض عليهن نبوتی وولاية علی بن ابی طالب فقبلنها ثم خلق الخلق وفوض إلینا أمر الدین، فالسعید من سعد بنا والشقی من شقی بنا، نحن المحللون لحلاله والمحرمون لحرامه».

۴. واگذاری بیان علوم و احکام به آن بزرگواران؛ بر اساس مصالحی که به حسب اختلاف درک مردم یا به سبب تقیه در نظر دارند، به برخی حکم واقعی را گفته و به برخی با تقیه و به برخی هیچ نگویند، یعنی حضرات معصومان علیهم السلام متناسب با سؤال کننده، نحوه برخورد را برگزینند. چنان که در روایتی چنین آمده است: «پرسیدن از شماست ولی پاسخ دادن بر ما لازم نیست.» (نوری، ۱۴۰۹ق، ج ۱۷: ۲۷۶)^۱ و شاید دلیل اختصاص این مورد به پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام، عدم جواز این توسعه در بیان برای بقیه انبیای الهی است، بلکه آنان موظف به عدم تقیه در همه موارد بودند، هر چند ضرر ببینند و این معنی از تفویض درست بوده و به اخبار زیادی ثابت است.

۵. اختیار پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام به این که در هر واقعه‌ای به ظاهر شریعت یا به علم خویش و یا به آنچه بدان‌ها الهام شده است، حکم کنند و این بهترین محمل برای برخی از این احادیث است.

۶. واگذاری در اعطای آنچه خواهند به دیگران؛ خداوند زمین و آنچه در اوست را برای آنان آفرید و انفال، خمس و اموال دیگر را در اختیار آنان قرار داد، پس برای آنان است که به هر کس خواستند از آن اموال بدهند و از هر کس خواستند منع نمایند که در برخی از اخبار به همین معنا اشاره شده است.

۲. ادله قائلین به عدم حق تشریح

در مقابل عده‌ای از اندیشمندان ضمن مخالفت با این نظریه، قائل به عدم حق تشریح برای معصومان علیهم السلام هستند. در بیان آنها جایگاهی برای انشای حکم توسط عقل بشر تصور نمی‌شود. مقدمات ادله ایشان تبیین صحیح از عقل و نقل و تفکیک ابعاد مختلف دین است که به مهمات آنها اشاره خواهیم کرد. اینان چنین می‌گویند: دینی که از جانب خداوند متعال بر بشر ابلاغ گردیده است از دو بُعد هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی برخوردار است. مسئله این است که عقل چه سهم و کارکردی در این ابعاد می‌تواند داشته باشد؟ آیا عقل کارش صرفاً ادراک احکام مجعول دینی است یا می‌تواند انشا و حکم دینی نیز داشته باشد؟ آیا عقل قدرت جعل احکام اسلامی را دارد یا صرفاً مصباح شریعت است؟

۱. متن حدیثی که از امام رضا علیه السلام نقل شده چنین است: «فقد فرضت علیکم مسئله و لم یفرض علینا الجواب»؛ حمیری بغدادی، عبد الله، قرب الاسناد، ص ۳۵۰. از امام باقر علیه السلام چنین نقل کرده است: «فقد فرضت علیکم مسئله و الرد علینا و لم یفرض علینا الجواب»

۱. ۲. تفکیک بُعد هستی‌شناختی از معرفت‌شناختی دین

باید توجه داشت که عقل و نقل هر دو به عنوان منبع معرفت‌شناختی دین هستند نه منبع هستی‌شناختی، زیرا در بُعد هستی‌شناختی، دین مخلوق اراده و علم ازلی خداوند است و هیچ عامل دیگری جز خدای سبحان در تدوین محتوای آن سهمی ندارد، اما در بعد معرفت‌شناختی تنها به دنبال ادراک و فهم قوانین دینی هستیم که طبیعتاً عقل و نقل در این جهت گام بر می‌دارند. عقل و نقل، دین‌ساز، مبدأ شریعت و میزان آن نیستند، بلکه همچون آینه نمایانگر دین و همچون چراغ روشنگر محتوای دین‌اند. (جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۲۳)

حضرت علی علیه السلام در خطبه هجدهم با استناد به آیات قرآن کریم، کتاب خدا را تنها از جانب خداوند متعال و واجد همه چیز و عاری از اختلاف می‌داند، چه آنکه اگر از ناحیه غیر خدا می‌بود به تحقیق اختلافات فراوانی در آن یافت می‌شد:

وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ وَقَالَ فِيهِ تَبَيَّنَ كُلُّ شَيْءٍ
وَدَكَرَ أَنَّ الْكِتَابَ يُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَأَنَّهُ لَأَخْتِلَافَ فِيهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ وَ لَوْ كَانَ
مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا. (نهج البلاغه، خطبه ۱۸)

پس هیچ‌کس و هیچ چیز، جز ذات اقدس خداوند در بُعد هستی‌شناختی دین نمی‌تواند سهیم باشد، چرا که بر اساس فرمایش امام علیه السلام در این صورت شاهد اختلافات بسیاری در دین خواهیم بود.

مرحوم میرداماد امر الهی در عالم خلق را، دو قسم می‌داند: امر تکوینی صنعی ایجاد و امر تدوینی حکمی تشریحی. وی در هر دو نوع امر، خداوند را غایة‌الغایات دانسته و بیان می‌کند:

همچنان که در امر تکوینی ایجاد، ذات قیومی و جویی -عز سلطانه- منتهی‌الغایات و مصیرالاعراض است، در امر تدوینی تشریحی نیز غایة‌الغایات المتسلسله و غرض‌الاعراض المترتبه است، پس به این وجه نیز جناب متعالی‌اش اول و آخر و مبدأ و معاد نظام وجود و ذرات اجزای نظام است؛ وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى. (میرداماد، ۱۳۸۰، ۱۰۴)

مبدأ و خالق جهان آفرینش و انسان تنها خداوند متعال است، بر این اساس قانونگذار حقیقی بشریت نیز تنها خدا و علم ازلی او می‌تواند باشد، نه مخلوقات او. دین مخلوق خداوند است و انبیا و اوصیای الهی همه حاملان ابلاغ قوانین و دستورات

الهی اند و خود مطیع فرامین حضرت حق جل شأنه هستند. در ادامه با بیان دیدگاه آیت الله جوادی آملی به بررسی تفصیلی ادله قائلین به عدم حق تشریح خواهیم پرداخت؛

۲.۲. عقل و بُعد هستی شناختی دین

حق آن است که منبع هستی شناختی دین تنها اراده و علم ازلی الهی است و عقل آدمی فاقد شأن حکم کردن است، هرچند در نگاه اولی و تصور بسیط ممکن است خلاف این تصور شود. این که گفته می شود عقل حکم می کند، یعنی حکم خدا را می فهمد، نه این که خود منشاء حکم باشد. عقل تنها می تواند برخی احکام مولوی شارع را کشف و ادراک کند. انشای حکم مولوی از کسی بر می آید که حق ربوبیت داشته و قدرت بر پاداش و کیفر و عقاب داشته باشد. (جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۳۸ و ۳۹)

نکته ای که در اینجا بیانش خالی از لطف نیست لزوم تفکیک وحی از نقل است. عقل مانند ظاهر الفاظ کتاب و سنت، کشف و پرده بردار از احکام الهی است و در واقع بیانگر پاداش خدا و کیفر الهی است. عقل هم مانند نقل (ظاهر قرآن و روایت) فاقد مولویت است و خود عقوبت و پاداش ندارد. حاکم اصلی تنها خداست. (جوادی آملی، همان: ۴۱)

عقل هرگز خالقیت و ربوبیت و مولویت ندارد، البته انسان عاقل در حیطة و حوزه کاری مربوط به خودش می تواند ولایت و حکومت بر مملکت وجودی خود داشته باشد، اما نسبت به عالم تشریح و تکوین هیچ سمتی ندارد. به عبارتی تنها عقل عملی که سبب و مدبر انسان است می تواند حاکم باشد و آن احکامی که عقل نظری ادراک کرده یا از طریق نقل بدان رسیده، اطاعت و امتثال کند. (جوادی آملی، همان: ۴۲)

برخی گمان کرده اند قاعده «کل ما حکم به العقل، حکم به الشرع و کل ما حکم به الشرع حکم به العقل» به این معناست که عقل احکامی را صادر می کند، اما منشاء ارزیابی ناصواب از این قاعده این است که عقل را حاکم قرار دهیم، حال آنکه عقل، تنها مدرک و فهم کننده است، لذا معنای این قاعده چنین می شود که آنچه عقل از احکام خداوند درک می کند، مضمای شرع نیز هست. (جوادی آملی، همان: ۴۳)

پس عقل نمی تواند در قلمرو احکام و قوانین دینی سهمی داشته باشد و در حریم هستی شناسی دین مؤثر باشد.

۳.۲. دلیل عقلی بر عدم حق تشریح برای غیر خدا

شاید تصور شود آنچه گذشت مربوط به عقول انسان‌های عادی است و نفوس کامله یعنی انبیا و معصومان علیهم‌السلام دارای ولایت و شأن تشریحی هستند و بخشی از محتوای دین به آنها تفویض شده است به نحوی که از حیطة اراده و علم ازلی الهی خارج‌اند، اما این تقریر به دو دلیل صحیح نیست:

الف) دلیل اول که حد وسط آن به خداوند بر می‌گردد:

وجود خداوند نامحدود و قدرتش عین ذاتش است؛ تفویض برخی امور به دیگری به این معنا که در آن امور خداوند قدرت نداشته باشد یا اعمال قدرت نکند، محال است چرا که مساوق فقدان ربوبیت خداوند در آن مورد و واسپاری آن به دیگری است و محدود کردن قدرت لایزال الهی را به دنبال دارد. (جوادی آملی، ۱۳۹۳: ۴۶)

بر مبنای اصول توحیدی محال است خلق و صدور در عالم اتفاق افتد که خارج از حیطة فرمانروایی حضرت حق جلّ شأنه باشد چرا که عالم یک‌پارچه مظهر و تجلی ذات حق تعالی است و هیچ شأنی از شئون ذات از حیطة قدرت او خارج نیست، چه آنکه در این صورت وجود و قدرتش محدود می‌گردد.

ب) دلیل دوم که حد وسط آن به مخلوق بر می‌گردد:

همه مخلوقات فقیر محض‌اند، فقیر محض نمی‌تواند مستقل باشد، پس قدرت و اعمال قدرت همه موجودات به واسطه قدرت الهی است؛ پس فاعلیت استقلالی مفوض‌الیه نه تنها در امر تشریح بلکه در هر امر دیگری محال است. (همان)

پس به حکم عقل و بر مبنای اصل توحید، هیچ شأن و خلقی نیست که مستقل و خارج از حیطة قدرت الهی باشد، چرا که منافی با اصول توحیدی خواهد بود؛ اما آن دسته از روایاتی نظیر «لولا أن أشقّ علی امتی لأمرتهم بالسّواک مع کل صلاة» (کلینی، ج ۳: ۲۲) که به ظاهر اثبات حکم تشریحی برای انسان کامل می‌کند به شناخت صحیح از ما فرض الله و ما فرض النبی و تفکیک صحیح آن دو بر می‌گردد که به آن اشاره می‌شود:

تفکیک ما فرض الله از ما فرض النبی

استاد جوادی آملی با ارائه معنای دقیقی از ما فرض الله و ما فرض النبی به تفکیک این دو پرداخته و بیان می‌کند: خداوند واجباتی را مستقیماً از طریق وحی قرآنی به مؤمنان ابلاغ می‌کند که همان «ما فرض الله» است و واجباتی را نیز از طریق

پیامبر ﷺ در قالب حدیث و نه آیه قرآنی ابلاغ کرده است و اینها «ما فرض النبی» است چنان نیست که پیامبر ﷺ از پیش خود و بدون اعلام الهی واجب و حرامی را ابلاغ و به دین خدا اضافه نماید. معصومان علیهم السلام بازگو کننده اراده تشریحی خداوند اند البته دستورات مقطعی به عنوان تدبیر امور جامعه نسبت به افراد تحت حاکمیت، به حیثی که با اصول و ارزش‌ها و مبانی شریعت منافات نداشته باشد از ایشان صادر می‌شود که التزام به آنها محذوری ندارد.. (۱۳۹۳، ص ۴۷)

پس مافرض النبی به این معنا نیست که پیامبر ﷺ حکمی را مستقلاً و از نزد خود بر مردم اعلام نماید بلکه ایشان دستور و حکم منبعث از وحی و الهام الهی را بر مردم اعلام می‌کند.

۲. ۴. جایگاه معصوم علیه السلام در وحی

انسان کامل مانند فقیه جامع شرایط نیست؛ فتوا نیست که با اجتهاد و استنباط حکمی ظنی و اجتهادی صادر کند، بلکه حکمش حکم خداست و بدون واسطه یا با واسطه از مصدر وحی و الهام الهی ناشی می‌شود. فهم مفسر، فقیه، متکلم و فیلسوف از آیات قرآنی قابل مقایسه با فهم پیامبر ﷺ و معصومان علیهم السلام از آیات قرآنی نیست. معصومان علیهم السلام در خدمت وحی معصوم و دیگران در خدمت الفاظ منقول اند؛ بشر عادی به الفاظ حاکی از محتوای وحیانی دسترسی دارد، نه حقیقت آن محتوا و مضمون وحیانی. (جوادی آملی، پیشین)

... بیان احکام توسط ائمه علیهم السلام از نوع نقل سنت و حکایت آن نیست و نه از نوع برداشت و استنباط از منابع قانون گذاری اسلام، بلکه خود آن‌ها منبع تشریح هستند، پس گفتار آنان خود سنت است نه حاکی سنت. (فضلی، ۱۴۲۰ق، ۱۹۲)

ائمه اثنی عشر، معصوم و مفظوم و خازن اسرار وحی و حافظ احکام دین و امام مفترض الطاعه اند. (میرداماد، ۱۳۸۱، ۵۷۲)

حقیقت مطلب در حدیث شریف قدسی قرب نوافل نهفته است: «إِنَّهُ لِيَتَقَرَّبَ إِلَيَّ بِالْإِنْفَالَةِ حَتَّىٰ أَحَبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصْرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَلسَانَهُ الَّذِي يَنْطَلِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا»؛ بنده من به من از طریق انجام نوافل پیوسته به من نزدیک می‌شود تا جایی که محبوب من شود؛ تا کتون محب من بوده و بعد از این محبوب من است. آن گاه زبان و چشم او هستم و او با زبان و چشم من سخن می‌گوید و می‌بیند. طبق این حدیث شریف، ائمه معصومین علیهم السلام از بارزترین مصادیق

آن خواهد بود و همه احوال و شئون او تحت ولایت الهی و مصون از خطا و هوا می‌شود: (وما یطق عن الهوی). آنچه آنان انشاء می‌کنند به لسان الله است نه آنکه از پیش خود باشد یا به آنها تفویض شده باشد. این که نحوه تعبیر و انشا به عهده دیگری گذاشته شود به این معنا نیست که مضمون و محتوا نیز از غیر خداوند باشد. حاصل آنکه خداوند در مقام فعل و ظهور تنزل کرده و زبان و چشم و گوش انسان کامل شده و همه بخش‌های وجودی چنین انسانی معصومانه کار می‌کند. (جوادی‌آملی، ۱۳۹۳)

پس به فتوای عقل می‌توان گفت: امام کسی است که در متن صراط مستقیم باشد، بلکه وجود امام که انسان کامل است، خود صراط مستقیم است و عین دین است و خود صراط الله است. (طوسی، ۱۳۷۴: ۱۲۸)

در مراتب پایین‌تر ممکن است مانند درخت به معرفی گوینده سخن، زبان بگشاید: (فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ)^۱ که در واقع زبان الهی این کلام را گفته و از خود خبر داده است نه درخت، منظور از ضمیر متکلم نیز خداست نه درخت. این شخص اگرچه به دلیل عدم جامعیت این سخن را اظهار کرده، لکن سخن مزبور از او نیست. (جوادی‌آملی، ۱۳۸۷، ج ۳: ۷۷)

محتوا و مضمون و حیانی فقط در دسترس معصومان عليهم السلام است؛ (لایمسه إلا المطهرون).^۲ حضرت امیرمؤمنان علی عليه السلام در نهج‌البلاغه می‌فرماید که هیچ کس را با آل رسول نمی‌شود سنجید: «لایقاس بأل محمد عليه السلام من هذه الامة أحد و لایسوی بهم من جرت نعمتهم علیه أبداً». (نهج‌البلاغه: خطبه دوم) پس همان‌گونه که هیچ کس همتای صاحبان وحی نیست و بهره‌گیری از خرمن نقل را قدرت پرواز در عرصه گیرندگان وحی نیست، وحی نیز همتا ندارد و هیچ چیز از جمله عقل همتای وحی نیست. آنچه از حضرت علی بن ابی‌طالب عليه السلام رسیده است که: «ینحدر عنی السیل و لایرقی الی الطیر» (نهج‌البلاغه: خطبه سوم) می‌تواند ناظر به همین مطلب باشد. (همان)

بر اساس آنچه در ادله قائلین به عدم تشریح گفته شد هر چند معصومان عليهم السلام دارای جایگاه ویژه و ممتازی از سایرین در وحی و بیان احکام الهی هستند اما تشریح احکام فقط و فقط از ناحیه خداوند متعال است و غایه الغایات در امر تشریحی الهی تنها ذات اقدس اله است.

۱. قصص: ۳۰.

۲. واقعه: ۷۹.

۳. ارزیابی بحث

با توجه به آنچه که در بحث ولایت و حق تشریح پیامبر ﷺ و امامان معصوم ﷺ گفته شد، جمع‌بندی ذیل به دست می‌آید:

۱. پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم ﷺ به مقتضای آیات و روایات متعدد، دارای ولایت مطلقه عامه هستند و این امر اقتضای وضع قوانین و احکامی را هر چند موقت و محدود- برای اداره جامعه مسلمین در زمینه تشکیل حکومت، تأمین نیازهای مادی و معنوی آحاد مسلمین، مراقبت از ثغور و مرزهای مملکت اسلامی، حفظ و تقویت کرامت افراد جامعه و احقاق حق افراد مسلمان در حوزه قضایی دارد؛

۲. پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم ﷺ چنانچه گذشت دارای مقام عصمت بوده و این ویژگی، آنان را از تمامی خطاها - سهوی و عمدی- و حتی فکر خطا باز می‌دارد، بنابراین آن بزرگواران در همه لحظات، خدا را در نظر داشته و از هر گونه مخالفتی با خواسته پروردگار در سخن، فعل و حتی اندیشه مصون هستند، بنابر این اگر حکمی هم داشته باشند، در دایره فرامین و دستورات الهی است و بیرون از شعاع اراده و حکم و فرمان خداوند متعال نخواهد بود؛

۳. احکام و فروع فقهی دین - هر چند طبق نظر عدلیه بر اساس مصالح و مفاسد وضع شده‌اند- امور اعتباری شرعی هستند که اختیار جعل و یا نسخ آن در دست خداوند متعال و بر اساس اراده اوست و هیچ مانع عقلی بر این امر نیست که خداوند با توجه به مصالح خاص، حق بیان و ابلاغ آن را به فرد و یا افرادی که دارای خصوصیات ویژه‌ای هستند و اراده‌ای خلاف او ندارند، واگذار نماید.

۴. احکام شرعیه به حسب ملاکات خود، در مرحله ثبوت دارای اختلاف بوده و در بین آنها برخی مانند حرمت دروغ، مال مردم را غصب کردن و دیگر محرّمات کبیره و نیز واجباتی چون نماز، زکات و... از اهمیت بیشتری برخوردار هستند و به تعبیری از دعائم و ارکان اسلام شمرده می‌شوند و برخی در این حد از اهمیت نمی‌باشند. به موازات همین اختلاف در مرحله ثبوت، در مرحله اثبات هم (مرحله تبلیغ) ممکن است احکام تفاوت پیدا کنند؛ بنابراین اگر ادعا شود احکام و فرائضی که نزد خداوند دارای اهمیت بوده از طریق وحی در قرآن کریم ابلاغ شده‌است، ولی برخی از احکام که از اهمیت چندانی نزد قانونگذار برخوردار نبوده، بیان آنها از طرف خداوند -طبق مصالحی- به پیام‌آور و رسولش واگذار شده است، پس تشریح پیامبر ﷺ حداقل در احکامی که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار نبوده‌اند، امری متصور و طبیعی است؛

۵. احادیثی که دلالت بر اثبات حق تشریح برای پیامبر گرامی اسلام ﷺ دارد - چه روایاتی که این حق را به صورت مطلق برای ایشان ثابت می‌کند و چه روایاتی که مصادیقی از موارد تشریح را در ضمن خود، شمرده است - و نیز احادیثی که به تبع، این امر را برای امامان معصوم علیهم‌السلام اثبات می‌کند، بسیار زیاد است و سند همه این اخبار هرچند صحیح نیست، ولی در بین آنها روایات معتبری (کلینی، ۱۳۸۸ق، ج ۲: ۲۰) ^۱ هم وجود دارد که به هیچ وجه قابل انکار نمی‌باشد؛ پس اصل تشریح اثبات شده است؛

۶. تردیدی نیست که مراد قائلین به اثبات حق تشریح برای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - و به تبع آن حضرت، امامان معصوم علیهم‌السلام - اثبات واگذاری خلق، رزق، زنده کردن و میراندن و... که در اختیار خداوند و از صفات مختص او به عنوان خالق و رب است، نمی‌باشد و همان‌گونه که اشاره شد چنین اعتقادی در روایات به عنوان کفر و شرک ^۲ مطرح شده - است و فقط در اختیار ذات احدیت است؛

۷. ثبوت حق تشریح برای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با آیه قرآن که گوید: (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) ^۳ هیچ منافاتی ندارد - هر چند برخی این منافات را فهمیده - اند - زیرا مراد از نفی نطق و سخن گفتن در این آیه، مطلق آن نیست، بلکه مراد این است که ایشان در دعوت الهی و تلاوت آیات قرآن بر اساس هوی نفس شما را فرا نمی‌خواند؛

علامه طباطبایی (ره) در این رابطه می‌گوید:

هر چند در آیه، نطق به صورت مطلق نفی شده است و مقتضای آن نفی دخالت خواسته ایشان در مطلق گفتار اوست، لکن چون آیه خطاب به مشرکین می‌باشد و آنها به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در دعوت وی و خواندن آیات قرآن، نسبت دروغ می‌دادند و

۱. برخی از احادیث این باب (التفویض الی رسول الله) دارای اعتبار سندی است، مانند حدیث چهارم که سند آن چنین است: علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن عمر بن اذینه عن فضیل بن یسار، قال: سمعت ابا عبد الله يقول ...

۲. آیت الله سبحانی در این زمینه می‌گوید: «وغير خفی أن التفویض بهذا المعنی شرک علی وجهه و باطل علی وجه آخر. فلو قالوا بأن الله سبحانه فوض أمر الخلق والتدبیر الیهیم واعتزل هو عن کل شیء، فهذا هو الشرک والکفر، یخالفه العقل والبرهان ویضاده صریح الآیات». (رک: سبحانی، جعفر، کلیات فی علم الرجال: ۴۱۹).

۳. نجم: ۳ و ۴.

نیز افترا به خداوند می‌بستند، مراد آیه به قرینه مقام، این است که پیامبر ﷺ در آنچه که شما را به سوی خدا می‌خواند و آنچه از قرآن که برای شما می‌خواند، گفتاری از روی خواسته و رأی خود ندارد و آن نیست مگر وحی خداوند که به سوی او وحی شده است. (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۹: ۲۷)

۸. انکار ثبوت حق تشریح در احکام برای امامان معصوم ﷺ خصوصاً با توجه به ثبوت مقام امامت، ولایت مطلقه عامه و نیز عصمت آن بزرگواران و با توجه به برخی از روایاتی که در شأن و منزلت آنها وارد شده و برخی فرازهای زیارت جامعه کبیره^۱ که از زیارات معتبر است. امر راحتی نیست، هرچند در مقام اثبات نیز بر اساس روایات وارد شده در این مقام، نمی‌توان به سهولت حکم به بهره‌گیری آن بزرگواران از این شأن و مقام نمود. به همین جهت، در سخنان عده‌ای از اندیشمندان به صراحت حکم به عدم ثبوت چنین حقی و در عبارات برخی دیگر حکم به عدم آن، در مقام اثبات شده است.^۲

نتیجه‌گیری

در مباحث قبل، گذشت که بین علما در اثبات حق تشریح برای معصومان ﷺ اختلاف است، لیکن اگر با دقت و تأمل نگاه کنیم، می‌توان ادعا کرد که

۱. قمی، شیخ عباس، کلیات مفاتیح الجنان: ۵۴۴.

۲. از این گروه علاوه بر آنچه در سابق آمد، محمدحسین حسینی طهرانی در کتاب امام شناسی با پذیرش حق تشریح برای پیامبر اکرم ﷺ چنین می‌گوید: «اما اولوا الامر مسلماً منصب تشریح را ندارند و مانند رسول خدا ﷺ مفصل و مشرع احکام اجمالیه قرآن نیستند، بلکه میان مسلمین مبین احکام و مبلغ، طبق تشریح رسول خدا ﷺ خواهند بود و نیز در امور مسلمین دارای رأی و نظر بوده و در قضا و مرافعات و سایر جهات اجتماع که احتیاج به رأی رئیس برای تنظیم امور و دفع مشکلات و خطرات وارده و جلب منافع عامه دارد، مردم باید از آنها پیروی کنند و اطاعت آنها از این جنبه در ردیف اطاعت رسول خدا ﷺ از این جنبه می‌باشد. سپس در ادامه، روایتی را در تأیید کلام خویش، از تفسیر المیزان نقل می‌کند که عبد الله بن عجلان از امام باقر ﷺ ذیل آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» چنین می‌فرماید: «هی فی علی ﷺ فی الاممه ﷺ جعلهم الله مواضع الانبياء غیر انهم لایحلون شیئا و لا یحرمونه». امام شناسی، ج ۲: ۱۴) همچنین آیت الله سیدعلی سیستانی در دوره آخر خارج اصول خود که تقریرات دست‌نویس آن موجود است، تعبیری دارند که ترجمه آن به اختصار چنین است: ثبوت این مقام برای امامان معصوم ﷺ بعید نیست، ولی در مقام اثبات آن، ادله ذکر شده در کتب برای اثبات این مقام بسیار بزرگ، کافی نیست و ما در مقام انکار نیستیم و شاید ائمه ﷺ این حق را به خاطر ملاحظات و اموری دیگر در کلمات خویش بیان نفرمودند.

در اکثر موارد، اختلاف فقط نزاع لفظی است و اگر مراد از تشریح، روشن شود، اختلاف زیادی بین اکثریت اندیشمندان شیعی نیست، زیرا آنها که می‌گویند امامان معصوم علیهم‌السلام حق تشریح دارند، مرادشان این است که آن بزرگواران در بیان احکام مثل مجتهدین و یا ناقلین مسئله نیستند، بلکه قول و فعل و تقریر آنان، سنت و حجت است و آنها که حق تشریح را بر اساس حکم عقل برای آن بزرگواران انکار می‌کنند، معنایی از تشریح را در نظر گرفته‌اند که برخی از غلوکنندگان نسبت به مقام ائمه علیهم‌السلام مطرح نموده‌اند و در واقع، نوع برداشت غالیان را زیر سؤال برده‌اند.

در بحث تقسیمات تشریح به تفصیل گفته شد که اعتقاد به برخی از معانی تشریح، نسبت به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان معصوم علیهم‌السلام اگر تأویل و توجیه درستی از آن نتوان ارایه داد- شرک و کفر است.

به هر حال چنان که گذشت، بنابر نظر عدلیه، تنها قانونگذار حقیقی خداوند است و حتی احکامی که به ظاهر آنها را پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وضع نموده، در واقع کاشف از حکم الهی است؛ پس حق تشریح برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اگر به آن قائل شویم- به این معنا است که خدا برخی از احکام را خود در قرآن بیان کرده و گاه تبیین احکام را بر اساس مصالحی به پیامبرش تفویض کرده‌است.

منابع و مأخذ:

- قرآن کریم
- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله (بی تا)، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمدا بوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیه، بیروت.
- ابن بابویه، محمد بن علی (۴۰۴ق)، من لا یحضره الفقیه، تحقیق: علی اکبر غفاری، ج ۱، جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم.
- بحر العلوم، محمد مهدی (۱۳۶۳)، الفوائد الرجالیه، مکتبه الصادق، تهران.
- بحرانی، هاشم بن سلیمان (بی تا)، غایة المرام و حجة الخصام فی تعیین الامام من طریق الخاص و العام، مرکز الابحاث العقائديه، بیروت.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷)، عین نضاح تحریر تمهید القواعد، مرکز چاپ اسراء، قم.
- _____ (۱۳۹۳)، دین شناسی، مرکز چاپ اسراء، قم.
- _____ (۱۳۹۳)، منزلت عقل در هندسه معرفت دینی، مرکز چاپ اسراء، قم.
- حاکم، محمد بن عبدالله (۴۰۶ق)، المستدرک، ج ۱، دار المعرفه، بیروت.
- حر عاملی، محمد بن حسن (بی تا)، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- حمیری بغدادی، عبدالله (۴۱۳ق)، قرب الاسناد، ج ۱، مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، قم.
- خمینی، روح الله (بی تا)، البیع، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم.
- رقیه بنت نصر اللهش (بی تا)، «السنة النبویة، المصدر الثانی للتشريع الاسلامی»، نرم افزار مکتبه الشامله.
- سبحانی، جعفر (۴۱۴ق)، کلیات فی علم الرجال، ج ۳، مؤسسه نشر اسلامی، قم.
- طباطبایی، محمد حسین (بی تا)، المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسه نشر اسلامی، قم.
- فروخ صفار، محمد بن حسن (۴۰۴ق)، بصائر الدرجات الکبری فی فضایل آل محمد، مؤسسه اعلمی، تهران.
- فضلی، عبد الهادی (۴۲۰ق)، دروس فی اصول فقه الامامیه، مؤسسه ام القری للتحقیق و النشر، قم.
- قس، عباس (بی تا)، کلیات مفاتیح الجنان، اسوه، سازمان حج و اوقاف و امور خیریه.
- قس، محمد بن احمد (۴۰۷ق)، مائة منقبة من مناقب امیر المؤمنین علیه السلام، ج ۱، مدرسه امیر المؤمنین، قم.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۳۸۸ق)، الکافی، ج ۳، انتشارات کتابفروشی اسلامی، تهران.
- مجلسی، محمد باقر (۴۰۳ق)، بحار الانوار الجامعة لدرر الاخیار الائمة الاطهار، مؤسسه الوفاء، بیروت.
- _____ (۴۰۴ق)، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، ج ۱، دار الکتب الاسلامیه، تهران.

- محمدحسین حسینی طهرانی (۱۴۰۸ق)، *امام شناسی*، ج ۳، انتشارات حکمت.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران (۱۳۵۳)، *تفسیر نمونه*، ج ۲، دار الکتب الاسلامیه، قم.
- میرداماد، محمد باقر (۱۳۸۰)، *جذوات و موافقت، میراث مکتوب*، تهران.
- _____ (۱۳۸۱ ه ش) *مصنفات میر داماد*، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران.
- نوری، میرزا حسین، (۱۴۰۹ق) *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، موسسه آل البيت لاحیاء التراث.
- خواجه نصیر الدین طوسی (۱۳۷۴)، *آغاز و انجام*، چاپ چهارم، انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی